وی گفته که در مکه بسیار دعا می کردم که یارب دل من بجو داستایی و سماست
ده یا جان من ابستان که مرا بی شناخت تو بجان حاجت نیست در خواب دیدم که
گوینده می گوید اگر این میخواهی بگیا ه روزه دار و با کسی سخن مگوی پس بزمزم رو
و حاجت خواه چون ماه تمام شد بزمزم در آمدم و دعا کردم هاتفی از چاه زمزم
گفت یا ابن یوسف اختر من الامرین واحدا ایهما احب الیک العلم مع الغنی والدنیا
ام المعرفة مع القلة والفقر من گفتم المعرفة مع القلة والفقر پس از چاه زمزم
آواز آمد که قد اعطیت و گویند که جنید قدس سره بفضل و کمال وی قایل بود
و در رسالتی که بشیخ علی سهل اصفهانی فرستاده نوشته بوده است که سئل
شیخک ابا عبد الله ما الغالب علیک پس علی بن سهل از وی سوال کرد گفت بنویس
بوی که والله غالب علی امره محمد بن فاذه رحمه الله علیه کنیت او ابو جعفر است
از شاگردان محمد بن یوسف بناست کان مجتهدا قویا فی العبادة سخیا فی البذل العطیة
هر روز سه ختم قرآن ورد داشت وی را از پدر میراث بسیار رسید سالها
بر محمد بن یوسف و عیال او نفقه کرد چنانکه وی ندانست دوستی داشت وی را
فرموده بود که ما یحتاج وی را میخرید و بمنزل وی می برد و وی را گفته بود که
هیچکس را از آن آگاه نکند چون چند سال برین گذشت محمد بن یوسف دوستی را
الحاح بسیار کرد که بگوی چه کس است اینک کفایت مونت عیال من میکند گفت
محمد بن فاذه گفت جزاه الله عنی بافضل الجزاء عزیزی در میان زمستان بر محمد فاذه

سعی سوال کن سعی خواه
ابا عبد الله که چه حال بود
غالب است و متصرف

کان صمدا یعنی وی قوی کوشش می نمود در
عبادت و در بخشش بمرتبه سخاوت رسیده
بود

درآمد و او را دید که با یک پیراهن نشسته گفت یا ابا جعفر سرما نمی یابی گفت دست
خود بیار و بگوی لا اله الا الله دست خود را بزیر پیراهن وی درآوردم و گفتم لا اله
الا الله دیدم که از گرمی عرق می کرد سهل بن علی المروزی رحمه الله وی بود
که در سرای عبد الله مبارک شد گفت این کنیزکان مطربان را نشسته چرا بر بام کرده
چرا از بام فرو نخوانی ابن المبارک گفت چنین کنم چون بیرون شد گفت بگوشید
و وی را دریابید که هنم اکنون میرود از دنیا آنکه او بر بام من دیده خورانند که پدید
وی فرستاده اند از بهشت که بر بام من هیچ کنیزک نبود و وی دروغ گوید چون
از سرا بیرون رفت حالی جان بداد سهل علی مروزی را پرسیدند که از نواختهای
الله تعالی که بنده را بآن بنوازد کدام مه است گفت فراغت دل مصطفی گفت صلی الله
علیه و سلم نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس الصحة والفراغة و هم سهل
علی گوید الفراغ بلاء من البلاء یا شیخ الاسلام گفت که کسی را که تقوی بر وی
غالب نباشد وی را شغل به از فراغت باشد تا از فراغت وی را بلایی نخیزد اما
آنکه متقی بود و صاحب ورع و خداوند دل وی را فراغت ملکی بود بی بها و فراغت
ملکی بود بی بها و فراغت دل خانه صحبت حق است سبحانه و در ولیتی دکان ابن کار
ابن جریج گوید هر که او را طریق عزم نیست او را بر زیادت روی نیست علی بن حمزه
الاصفهانی الحلاج رحمه الله شیخ الاسلام گفت وی نه حلاج بود چون حسین
شاگرد محمد بن یوسف بنا بود باصفهان علی بن حمزه گفته است که من

نعمتان مغبون است که بسیاری از مردمان زیان دیده اند
که از نعمت تن و فراغت دل بهره ای نگیرند و آن دو نعمت
یا بهره بسیار دارند و از آن بهره ای نگیرند
ملاست

یعنی فراغ از جمله بلاهاست و چون این کلام که
فراغت بلاست با آن حدیث منقول که فراغت
نعمت است و راست می آید عجب نظام شیخ الاسلام
گوید که میان این دو سخن با آنکه فراغت نعمت و
بلاست غیر متقی را که بآن اسباب معصیت و حجاب
پیدا کند پس آن شخص را شغل بهتر بود تا او را
فرصت و مجال عصیان اسباب بعید نماند و تقی
است متقی را که سرمایه اسباب قرب بسیار دارد
ع

Copyright © King Saud University